

« به بهانه اول می »
« کارگران ایران متحد شوید »
یاسر عزیزی

۳ اردیبهشت ۸۴ / ۲۳ آوریل ۲۰۰۶

« انقلاب فوری ارتش را از پاریس بیرون انداخته بود. گارد ملی که از افشار مختلف بورژوازی تشکیل می شد تنها نیروی حاضر بود. گارد ملی میدانست بتنهایی از عهده پرولتاریا بر نمی آید. علاوه بر این مجبور شده بود - اگرچه پس از مقاومت شدید و اشکال تراشیهای بسیار- اینجا و آنجا بتدریج صفوفش را بر پرولتاریای مسلح باز کرده و آنها را به عضویت بگیرد. بنابراین تنها یک راه باقی میماند: تقابل بخشی از پرولتاریا با بخشی دیگر»^(۱)

۱۱ اردیبهشت (۱ می) بعنوان روز جهانی کارگر در پیش است. این روز می تواند برای ما روز دیگری باشد. به خصوص که سال گذشته خورشیدی را در تاریخ مبارزات ملت ایران می توان با اجازه همه مبارزان و آزادیخواهیان به نام کارگران ثبت کرد. سالی که سندیکالیزم کارگری شوری دیگر یافت و شرر برپا کرد. منصور اسانلو نه بعنوان روزنامه نگاری که بخاطر طرح عقیده اش در بند افتاده باشد و نه به عنوان یک فعال سیاسی که دستاورد تئوری پردازی اش کنج دنج زندان باشد، بلکه بعنوان یک فعال اجتماعی که بواقع دست به یک فعالیت عملی - انتقادی^(۲) زده است سمبل مبارزه و تیتز اول خیر خیرگزاریه می شود. سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی به گسترده ترین حزب با دامنه ای که به فراسوی مرزها کشیده شد تبدیل می شود. در بازه جهانی تر نیز باز هم این کارگران هستند که نمودار یک مبارزه حق طلبانه و استثمارستیزانه شدند. در فرانسه و بر مبنای همین مبارزه عملی - انتقادی است که کارگران، یک دولت مغرور را وادار به عقب نشینی در برابر منافع خود می کنند. اینها همه برای ما کفایت تا بر این روز بزرگ امید ببندیم، در برابر همه نومیدیهایی که در این سالها نسبت به نقش تاریخی کارگران ایجاد شده بود.^(۳) اما نیت اصلی از عنوان این مقاله پرداختن به جمله پایانی مطلبی است که از مارکس در آغاز آمده است. مارکس با اشاره به پیروزیها و پیشرویهای کارگران و نیروی های انقلاب در پاریس، به تاکتیک گارد ملی متشکل از بورژواها اشاره می کند که برای غلبه بر صفوف قدرتمند پرولتاریا به ایجاد دودستگی در میان کارگران روی می آورند. تاکتیکی که ظاهراً موفق هم عمل می کند. چنین تاکتیکی تقریباً در همه سالهای پس از جنگ های داخلی فرانسه و در همه جوامع به چشم می خورد. با علم به این واقعیت که نقش خودآگاهی و آگاهی در میان کارگران می تواند در دفع چنین تاکتیک هایی مفید و کارساز باشد به برخی واقعیات جاری جامعه کارگری ایران می پردازیم. در این راستا از چند منظر به موضوع می نگریم:

- ۱- گسترش اعتصابات کارگری
- ۲- نامتناسب بودن دامنه تأثیرات این اعتصابات
- ۳- افزایش ضرورت سندیکالیزم
- ۴- نقش اجتماعی کارگران در تحقق دموکراسی

۱- گسترش اعتصابات کارگری

با نگاهی اجمالی به رویدادهای کارگری در سال ۸۴ می توان تعداد قابل ملاحظه ای از اعتصابات و اعتراضات کارگری در بخش های مختلفی از جامعه کارگری را مشاهده نمود. اگر بخواهیم تیتروار و گذرا به پاره ای از این اقدامات و جوشش ها اشاره کنیم به آماری چنین برخورد می کنیم:

الف- ۱ مرداد ۸۴: در این ماه « کارگران نوزده واحد تولیدی و خدماتی اعم از کارخانه های صنعتی یا شرکت های پیمان کاری در شهرهای مختلف مجموعاً ۲۳ مرتبه در اعتراض به پرداخت نشدن یا تاخیر در پرداخت دستمزدها اقدام به اعتصاب، بستن راه و جاده، تجمع در مقابل کارخانه ها، مراکز ادارات، شوراها و حتی مجلس شورای اسلامی کرده اند.»^(۴) در این ماه اولین جرقه های بروز عملی اعتراضات کارگری زده شد. برخی از تحلیل گران دولتی این تحولات را به تغییر حکومت (اصطلاحاً دولت) مربوط می دانستند. اما آنچه مشخص بود کارخانه ها و موسسات خصوصی کمترین وابستگی به تحولات مدیریتی کشور را دارا بودند.

در حقیقت رشد نابسامانی اقتصادی و عدم مدیریت علمی و عقلانی نظام مالی و پولی، در کشوری که دو برابر پلان بودجه اش درآمد ارزی داشته است (اگر چه برخی این مبلغ را غیره واقعی و کمتر از مبلغ اصلی می دانند) آرام آرام به سمت ایجاد انحطاط در زمینه های اجتماعی و سیاسی حرکت می کند.

ب- ۱ مهر و آبان: « در روزهای ۲۵ و ۲۶ مهرماه حدود نیمی از رانندگان اتوبوسرانی تهران در اعتراض به پایین بودن دستمزد و مزایا» و « ۱۵ آبان ماه، اعضای سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در اعتراض به رد

صلاحیت کاندیداتوری ۲ نفر از اعضای این سندیکا در انتخابات هیات مدیره تعاونی مصرف، دست به تحسن زدند.»^(۹) همچنین «کارگران فرنگ و مه نخ قزوین با دویار تجمع در مقابل مجلس شورای اسلامی در ۱۸ و ۹ آبان خواهان بازپس گیری شرکت هایشان از بخش خصوصی شدند.»^(۱۰)

در حقیقت نطفه اعتراضات بعدی کارکنان شرکت واحد از همین اعتصاب ۲۵ و ۲۶ مهر ماه و سپس طرح دعوی اعضای سندیکا در ۱۵ آبان ماه پسته شد. پرنرنگ تر شدن مناسبات کثیف بخش های خصوصی و دولت و نشانه های ظاهری این همدستی های شوم برای استثمار کارگران و جامعه هر روز برای کارگران و نمایندگان سندیکایی محرزتر می شد. آغاز اقدامات انتقادی و سپس رویکردهای عملی تر اعضای سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی بعنوان سندیکایی پیگیر و سازش ناپذیر و متعاقب آن حمایت کارکنان شرکت واحد کم کم و در ماههای بعدی منجر به بروز تنش ها و تحرکات امنیتی در شهر تهران شد.

ج-۱) آذر و دی: با افزایش دامنه اعتراضات کارگری در ماههای گذشته و نمودار شدن این واقعیت که سکوت، تنها استثمارگران بخش های خصوصی و دولتی را گستاخ تر از پیش می کند، در ماه آذر شهرهای بیشتری شاهد اعتصاب و اعتراض از سوی کارگران بود. «کارگران کارخانه های ایران برک رشت، صنایع فولاد بندر امام، شرکت صنایع پوشش گیلان، پوشینه بافت قزوین، شرکت سیوان راه ساز ارومیه، شرکت بلر و کارگران خدماتی شهرداری کرج نسبت به وضعیت دستمزدها و تعطیلی کارخانه به حرکت های اعتراضی»^(۱۱) دست زدند. در این بین آنچه مهم است ایجاد نشانه هایی از آگاهی در میان بخش هایی از جامعه کارگری ایران است. و این مهم همان حلقه گمشده جامعه کارگری خواهد بود. آگاهی به حقوق و متعاقب آن اقدام برای احقاق آن از نشانه های وجود رفتار مدرن در هر جامعه ایست.

د-۱) بهمن و اسفند: در ماههای بهمن و اسفند نیز اقدامات کارگری با وسعت قابل توجهی ادامه یافت. «تجمع کارگران سنگرود در اعتراض به دریافت نکردن ۴ ماه حقوق در برابر دفتر ریاست جمهوری [گیلان]، اعتراض ها و اعتصابات سه هفته ای کارگران کشتی سازی ایران صدرا [مازندران]، تجمع اعتراض آمیز کارگران سه شرکت طرف قرارداد با مجتمع های پتروشیمی پارس جنوبی واقع در عسلویه در هفته های پایانی بهمن ماه، تجمع کارگران بافندگی خزر قائم شهر در مقابل فرمانداری این شهر، تجمع اعتراضی کارگران نقش ایران قزوین»^(۱۲) بخشی از این تجمعات اعتراضی کارگران بوده اند.

این وسعت و گستردگی اعتراضات که شاید در چند سال اخیر بی سابقه بوده است، نوید بخش آغاز فصلی جدید در مناسبات اجتماعی کارگران در ایران است. اما آنچه مسلم است همه این اعتراضات در عین گستردگی، از حداکثر پراکندگی و نابسنگی نیز برخوردار بوده اند که همین امر حصول نتایج قابل توجه را مانع شده است. نکته دیگری که در ذکر اخبار این رویدادها به چشم می خورد، نبود نامی از استانهای جنوبی - با اغماض از بنادری که جهت استخراج منابع زیر زمینی مورد استفاده قرار می گیرند - در میان اعتصابات کارگریست که خود حکایت از نابرابری در توزیع منابع میان استانها می باشد. به گونه ای که یک شمال و جنوب اقتصادی واقعی در ایران بوجود آورده است.

۲- نامتناسب بودن دامنه تاثیر اعتصابات:

با نگاهی به همین کوتاه سخن پیرامون تحرکات و اقدامات کارگری در سالی که گذشت می توان گفت سال ۸۴ سالی شلوغ و قابل توجه از حیث اقدامات کارگری بوده است. اما آنچه در پایان قسمت اول اشاره شد با وجود گستردگی و وسعت این اعتصابات و اعتراضات کارگری هیچگونه هماهنگی و اشتراک رفتاری در اینهمه مشاهده نشد. همین ناهماهنگی ها و تفاوت رویکردها به زمینه های خیزش و اعتصاب، منجر با این واقعیت شده است که دامنه تاثیر این اعتصاب ها به گستردگی وسعت خود اعتراضات نباشد. ما در کنار این تحرکات کارگری در درون مرزها نمونه ای از خیزش برای احقاق حق را نیز در جامعه کارگری فرانسه شاهد بودیم. اما در آنجا به سبب وحدت رویه در میان کارگران شاهد واکنش دولت مغرور فرانسه بصورتی عملی و همزمان در جهت خواست های کارگران بوده ایم. بعبارتی دیگر وقتی گستردگی اعتصابات کارگری پیوستگی هم داشته باشند منجر به نتایج مورد نظر نیز خواهد شد. امری که در میان کارگران جامعه ما مشاهده نشده است. همین عامل نیز سبب شد تنها با مختصر وعده ای و در مواقعی کمی تهدید، از سوی دولت و کارفرمایان اعتصاب پایان پذیرد. اما ناهماهنگی میان کارگران بخش های مختلف تنها و تنها دلیل ناکامی یا ناکافی بودن اعتصابات نبوده است. همچنان که در برشی از اندیشه مارکس در مورد انقلاب کارگری فرانسه اشاره شد عاملی دیگر نیز در این میان نقش دارد و آن نیست مگر ایجاد دودستگی و تقابل میان کارگران توسط کارفرمایان و دولت مدافع کارفرما. این عامل البته نقشی بزرگتر و موثرتر از عامل اول دارد. وجود چند نهاد و گروه وابسته به دولت در جامعه کارگری که تنها گروههای قانونی در زمینه حقوق کارگران شناخته می شوند یکی از تاکتیک های اتخاذی از سوی دولت برای جلوگیری از هماهنگی و همبستگی غیره دولتی در میان کارگران می باشد. از آنجایی که یکی از بزرگترین دلایل زمینه ساز تحقق نیت چنین تاکتیک هایی، نبود اتحاد و رهبری واحد میان کارگران می باشد، که ضرورتی دیگر را نیز برای ما روشن می کند و آن افزایش سندیکالیزم و رفتارهای معطوف به آن می باشد.

۳- افزایش ضرورت سندیکالیزم

سندیکا اساساً به تشکلی صنفی می گویند که در میان اعضای یک صنف ایجاد می شود و برای دفاع از حقوق آن صنف به اقداماتی دست می زند. آنچه به سندیکا اهمیت ویژه ای می دهد، همین خاصیت متشکل بودن آن است. وجود سندیکا منجر به ایجاد سازماندهی و در نتیجه ایجاد و شکل گیری رهبری حرکتی در قالب مدیران سندیکا می شود که با حمایت و نظر کارگران همان صنف رسمیت و مشروعیت می یابند. سندیکا در حقیقت اولین قدم در مسیر مبارزات گسترده و منسجم کارگران است. وقتی سندیکالیزم در جامعه ای به آن درجه از پایداری برسد که همه اصناف دارای چنین نهاد کارگری باشند، در مواقعی که وضع قوانینی در آن جامعه موقعیت شغلی و اقتصادی کارگران را به خطر اندازد همین سندیکاها با ایجاد تشکل های گسترده تری بنام اتحادیه کارگران به ایجاد همبستگی و پیوستگی با سایر سندیکاها می پردازند و با نیروی عظیم تری به دفاع از حقوق خود می پردازند. شایان ذکر است که تحقق چنین نهادهایی می تواند در بسیج عمومی برای اقداماتی گسترده تر از مقتضیات کارگری نیز موثر باشد. شکی نیست که اعلام مخالفت عمومی و گسترده کارگران یک جامعه که همواره حمایت قشر دانشجو را نیز همراه خود داشته است چیزی در حدود برگزاری یک فراندوم می باشد. اینجاست که نقش تاریخی کارگران در تحقق یک نظام دموکراتیک بر پایه عدالت و آزادی نمود می یابد.

۴- نقش اجتماعی کارگران در تحقق دموکراسی

« شرط رهایی طبقه کارگر، از میان بردن هر نوع طبقه است، همان طور که شرط رهایی رسته سوم یعنی نظام بورژوایی از میان بردن همه رسته ها و همه نظام ها بود.»^(۹)

آنچه در بالا و به نقل از مارکس در پایان کتاب فقر فلسفه قاطعانه مورد تاکید قرار می گیرد و متعاقب آن نیز مارکس معتقد است، آنتاگونیسم بورژوازی و پرولتاریا برای حذف طبقات اجتماعی - که ضرورت عصر بورژوازیست - در عالیترین شکل خود بصورت یک انقلاب کامل روی می دهد اگر هم تنها راه و نهایت رهایی کارگران باشد در موقعیت کنونی جهانی امکان پذیر نمی باشد، اما این نکته مهم را در خود دارد که رهایی طبقه کارگر در گرو رفع تبعیض طبقاتی و برقراری عدالت اجتماعی است. بوده اند مارکسیست هایی چون "آنتونیو گرامشی" که معتقد بودند تحقق سوسیالیسم لزوماً قهرآمیز نخواهد بود، چرا که به نظر می رسد دموکراسی میتواند بدون توسل به تخاصم های بزرگ به چنین مهمی (سوسیالیسم) منتهی شود. اگر چه دموکراسی مورد نظر نه از آن نوعی است که سرمایه داری مدعی آن است بلکه نوعی از دموکراسی است که به سبب رویگردانی بخش های بزرگی از جهان، نسبت به مناسبات نابرابر سرمایه داری رنگ و بوی سوسیالیستی به خود گرفته است و خوشبختانه هر روز هم شمول بیشتری در جهان می یابد. چنین شکلی از حکومت (شکل دموکراتیک) که امروزه استبدادی ترین حکومت ها نیز جهت ایجاد مشروعیت برای خود به تظاهراتی از آن مبادرت می ورزند می تواند بواقع متضمن منافع و منویات کارگران باشد. بی شک اگر کارگران به این نقش مهم و تاریخی خود آگاهی یابند و بعنوان طبقه ای که به تعبیر "ژورژ ژورس" در عین قرار داشتن در کف جامعه در شکل محرومترین قشر اجتماع، اما گسترده ترین واقعیت انسانی دارای خصوصیات مشترک هستند و قطعاً نتیجه مسلم آگاهی این طبقه اجتماعی نسبت به قدرت اجتماعی خود و نیز نقش دموکراسی در تحقق و استیفای حقوقشان می تواند تیشه ای باشد بر ریشه حکومت های سرکوبگر و استثمارگر چه در شکل حکومت های حق ستیز غیره دموکراتیک و چه در شکل حکومت های به ظاهر دموکراتیک اما در واقع مبتنی بر نوعی "هیرارشی" و "پلوتوکراسی".

بر همین اساس است که شایسته می نماید در روز "اول می" شعار همه کارگران ایران این جمله باشد که: **کارگران ایران متحد شوید**

یادداشت ها و اشارات:

* به اعتبار جمله پایانی مانیفست کمونیست، نوشته مارکس و انگلس در دسامبر ۱۹۴۸ با این مضمون: "کارگران کشورهای جهان متحد شوید".

۱- مارکس، کارل - جنگ داخلی در فرانسه - ترجمه باقر پرهام - نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۰

۲- اشاره به تز اول مارکس درباره فویرباخ

۳- برای نمونه اشاره می کنم به مطلبی که به مناسبت ۱ می چند سال پیش از این نوشته بودم. در آنجا با توجه به رکود در میان جامعه کارگری نومیدانه اینگونه نوشتم:

« اولین روز از ماه می «may» که در تقویم ها به نام روز جهانی کارگر گذارده شده است آرام و سرد بر سردر سندیکاها و شوراهای کارگری متجلی شد و آرامتر از ورودش ناپیدا شد تا در آغازین سالهای قرن بیست و یکم ره آوردهای نظم نوین جهانی را در عرصه ای دیگر بازنماید. نمی دانم؛ شاید خیانتی در کار است؟ اما به کی و چگونه؟ باز هم نمی دانم؟ با اینهمه اما میدانم که هرچه هست دست کارگر در این همدمستی بورژوایی بیدارتر است. صفت «بیدار» اما کمی تلخ است. بخصوص برای کسانی که آرزوهایشان را در این

همدستی مبهم» از نظریاتشهای تاریخی» برپا داشته می‌بینند. آری! امیدهای پاک و بی‌غرض آموزگار بزرگ در خودآگاهی طبقه‌اش در عصر نوین سرمایه‌داری صنعتی بی‌هیچ مصداقی رنگ رخ می‌بازد و در این میانه آنچه سزاوار پرداخت است میانبرهای تاریخی برای برون رفت از این واقعیت جعلی نیست، که درک نقاط ضعف نظریات اجتماعی مارکس و مارکسیسم، خاصه نحله‌های ارتدوکسی آن است.

مارکس که در بطن رویدادهای بسیار سر برآورد و نمود یافت در عصری که «فویرباخ‌ها» خدا را از آسمان گرفته و ریشه‌اش را در خاک زمین فرونشاندند همت کرد تا ریشه‌های این خدای ریشه در خاک را برکنند و به زعم خویش نیز چنین نمود اما غافل از اینکه خداواره‌های برآمده از تفکر خویش، رنج درک را در میان همان مردمی که در خواب تخیلی خدا و مذهب غرق بودند افزودند کرد. که آنچه مارکس می‌سرود بسی ثقیل‌تر از آن بود که به دسته‌های کارگری تعریف شده خویش باورپذیر گردد. باور اما درک رهیافت‌هاست با علم به زمینه‌ها و ضمیمه‌های فلسفی، روانی و نه رونهاندن بدون آگاهی که در برابر لمپن‌های مستحیل در بورژوازی، لمپن‌های غرق در مارکسیسم را برآورد تا همچنان از درک طبقه خویش عاجز باشند و علیل.

باری زبان مارکس هرگز بامخاطبان مومن خویش نزدیک نبود چه ثقل زبان وی در بطن جامعه برنیامده بود آنچنان که دردهای وی از بطن همین جامعه برآمده بود. آری زبان مارکس را کارگران عصر مدرن نمی‌فهمند حال آنکه مارکس سودای آن داشت تا کارگران عصر خویش به درک آن فائق آیند، سودای بی‌سودی که جز مشتی استبداد برآمده از همین پرانگیزندگی کارگری، ره‌آوردی نداشت. و امروز اندیشه پرولتاریای مارکس پررنگ‌تر و عریان‌تر از هر زمانی از حیات افتاده است چه دیگر حتی جسم بی‌جان آن نیز برجای نیست تا سوگ و ختم آن شوری در این متن بی‌جان افکند. در این میانه به زعم من دیالکتیک کارگر و کارفرما به جای سنتز سوسیالیسم، نهاده‌ای دیگر بر نهاده است بنام «تنوری تلازم». و این ملازمه هرروز قدر قدرت‌تر می‌شود. اگرچه فاصله میان سطح بهره‌وری‌ها روزافزون است اما کارگر عصر مدرن نیز به نسبت این فزونی محافظه‌کارتر از پیش شده است چرا که کوچکترین عصبیانی، همین مرده ریگ را نیز از وی سلب می‌کند. کارگر امروزی منفعت خویش را در سرمایه و سود ناشی از سرمایه‌کارفرمایش می‌بیند پس عصبان که نمی‌کند بلکه تمکین می‌کند و بر افزایش سود سرمایه‌کارفرمای بورژوازی خود همت نیز می‌نماید. تنوری تلازم لازم وجود کارگر را در وجود کارفرما می‌بیند و این سنتز شوم پایان‌تاریخی مارکس مبنی بر دیالکتیک تاریخی میان کارگر و کارفرما را به نفع طبقه بورژوا اعلام می‌دارد.

آری! آنان را که در سر سودای زحمت‌کشان عالم است ضرورت زمان از خود می‌راند، مادامیکه بر ستونهای کهنه اندیشه‌های سترگ قرن پیش بنیان‌های اعتراضی خویش را بنا می‌نهند. عصرنوتنوری نو می‌طلبد در بستر زمان خویش.» ۱ می ۲۰۰۳

- ۴- ماهنامه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی. نقد نو- شماره ۸ شهریور و مرداد ۱۳۸۴ (اخبار ماه)
- ۵- ماهنامه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی. نقد نو- شماره ۹ آبان و آذر ۸۴ (اخبار ماه)
- ۶- پیشین
- ۷- ماهنامه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی. نقد نو- شماره ۱۰ دی و بهمن ۸۴ (اخبار ماه)
- ۸- ماهنامه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی. نقد نو- شماره ۱۱ بهمن و اسفند ۸۴ (اخبار ماه)
- ۹- مارکس، کارل- فقر فلسفه، ترجمه؛ آرتین آراکل، نشر اهورا، چاپ مهارت، تهران ۱۳۸۳